نشریه علمی اندیشه نوین دینی
دوره ۱۷، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۶۷
مقاله علمی ـ پژوهشی
صفحات: ۱۱۸ ـ ۱۰۱

Scientific Journal
ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI
Vol. 17, Winter 2022, No. 67
Scientific Research Article

بررسی رابطه معناشناسی، وجودشناسی و معرفت‌شناسی ایمان در عمل اخلاقی از منظر علامه طباطبایی

مریم السادات نبوی میبدی*

چکیده

ایمان عاملی است که در یک مکتب اخلاقی دینی، نقش مهمی در بستر سازی عناصر آن ایفا می‌کند. عمل اخلاقی به عنوان یک سنجه مهم در فاعل اخلاقی نیز از این تاثیر مبرا نیست. علامه طباطبایی به عنوان یک فیلسوف اخلاق معاصر در حوزه دین در خصوص کارکرد ایمان در عمل اخلاقی دارای نظرات بنیادی است. لذا مسئله نوشتار حاضر بررسی دیدگاه ایشان از منظر معنایی، وجودی و معرفتی ایمان در عمل اخلاقی، با روش توصیفی ـ تحلیلی است. در نهایت یافته ها حاکی از آن است که ایمان، مهم‌ترین عامل در معنا و وجود می‌باشد، البته به نحو اقتضاء نه لزوم. نقش معرفتی ایمان در عمل اخلاقی در نظر علامه از دو بعد قابل بررسی و تحلیل است. از جنبه دیگر با توجه به تشکیکی بودن ایمان، نقش معرفتی‌اش در عمل ذو مراتب خواهد بود و ایمان در این بعد، نافی شکاف بین معرفت و عمل نیز می‌باشد.

کلید واژگان

ایمان، عمل اخلاقی، علامه طباطبایی، کارکرد معنایی ایمان، کارکرد معرفتی ایمان، کارکرد وجودشناسی ایمان.

---

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه میبد.
msnm@meybod.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰

مقدمه

وقتی فعل انسان، از نقطه نظر فیلسوفان اخلاق بررسی می‌شود، از دو جنبه به آن نگریسته می‌شود: یکبار با عنوان درست و غلط و یکبار با عنوان اخلاقاً خوب یا بد. اصطلاح اول با نظریات هنجاری عمل‌گرا یعنی «پیامدگرایی»[1] و «وظیفه‌گرایی»[2] تناسب دارد و خوب و بد بنابر اخلاق فضیلت، به نظریاتی ناظر است که ارزش‌گذاری را در تناسب با خود فاعل و ویژگی‌های او لحاظ می‌کنند. (فرانکنا، ۱۳۸۳: ۳۶) عمل اخلاقی عنصر رفتاری مهمی می‌باشد که در فلسفه اخلاق دارای کارکردهای گوناگونی ست؛ به‌گونه‌ای که هم از لحاظ ماهیت معناشناسی و عناصر دخیل در آن و هم نحوه وجودی و عناصر انگیزشی و معرفتی آن از سوی فاعل اخلاقی، آرا و نظریات فیلسوفان اخلاق را خصوصا در حیطه هنجاری و فراهنجاری به خود اختصاص داده است. به طوری که نگرش یک فیلسوف در این خصوص، حتی موضع او را در حیطه واقع‌گرایی یا عدم واقع‌گرایی مشخص خواهد کرد.

ایمان عاملی است که با حضورش در یک مکتب اخلاقی آن را به سکولار یا دینی تبدیل می‌کند، و به‌عنوان بستر مهمی می‌باشد که در برخی نظرات و مکاتب اخلاقی، پایه ارزشمندی و اخلاقمندی افعال انسان توسط آن لحاظ می‌شود. از سوی دیگر عمل اخلاقی دارای ضوابط معناشناختی، وجودشناختی و معرفتی می‌باشد که رویکردهای متفاوتی را به خود اختصاص داده است. فرد مؤمن در قبال گزاره‌های دینی، رویکرد خاصی پیدا می‌کند و در مقام عمل هم الزاماتی خاص خواهد داشت. بنابراین اصل تأثیر ایمان بر عمل مبرهن و آشکار است. حال که عمل متکی بر ایمان است شکل عمل هم قابل تغییر است و ایمان نیز خود به‌عنوان فرآیند موثر بر عمل، از ابعاد گوناگونی قابل تحلیل و بررسی می‌باشد.

در مکاتب توحیدی، اعمال انسان در قالب رویکرد ایمان محور، تبیین می‌شود؛ از سوی دیگر، عامل مهم ارزشمندی اعمال، فضیلت‌مندی و اخلاق است که محصول فرآیند ایمان می‌باشد. ایمان به‌عنوان ریشه دیگر فضایل اخلاقی اگر در مبادی عمل اخلاقی موجود نباشد، در تبیین آن از برخی ابعاد به بن بست خواهیم رسید. لذا در این نوشتار بعد از مفهوم‌شناسی ایمان و عمل اخلاقی، به فضیلت‌مندی ایمان در مراتب بالا به‌عنوان یک خلق که عمل به‌عنوان یک الزام برخاسته از آن، اخلاقی خواهد بود، پرداخته شده است لذا روی سخن ما به ارتباط ایمان دینی و عمل صالح نمی‌باشد. بنابراین ایمان به‌عنوان ذی المقدمه رفتارهای اخلاقی‌ست؛ زیرا فرد، واجد ملکه اخلاقی ایمان است.

در نوشته‌های بسیاری و حتی آثار علامه، رابطه ایمان و عمل مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما رابطه‌های معناشناسی، معرفتی و وجودی با تفکیک، تحلیل نشده و در بعضی موارد این روابط خلط شده است. نکته بدیع

1. Teleological Theories.
2. Deontological Theories.

نوشته حاضر تحلیل درست و ارائه تبیین نظام‌مند در این سه حوزه می‌باشد.

در تحلیل ایمان، نظرات مختلفی وجود دارد. اعتقاد اکثر صاحب‌نظران بر آن است که ایمان بر پایه معرفت بنا نهاده شده است (فیروزی، ۱۳۸۷: ۴۴ و۸۶) اما این بدان معنا نیست که ایمان مطلقاً معرفت است؛ زیرا این طرز تلقی یک تلقی عقلی ـ فکری است. (هیکو ایزوتسو، ۱۳۸۹: ۱۴۰ ـ ۱۳۰) ماهیت ایمان در بیان متکلمان اسلامی در گرو سه عامل عمده در مفهوم ایمان است: اول. تصدیق به قلب، دوم. اقرار به زبان و سوم. عمل می‌باشد. (همان: ۱۴۱) تصدیق به ساختار معرفتی ایمان و عمل به بعد عملی آن اشاره دارد.

در نگاهی دیگر ایمان یک واقعیت ترکیبی ست. اجزای ترکیبی آن، همان بینش صحیح و بخش معرفتی آن است که متعلقات گوناگونی دارد. جزء دوم آن، اخلاق حمیده است و جزء سوم آن عمل است. (بحرینی، ۱۳۶۳: ۱۲ ـ ۱۰) در اینجا توجه به این نکته مهم است که اخلاق فاضله جزء ماهیت ایمان دانسته شده است. لذا مهم است در دیدگاه علامه بررسی شود که رابطه خلق فضیلت‌مندانه با ایمان چگونه است. آیا ایمان خود یک فضیلت نیست؟ رابطه آن با دیگر فضایل اخلاقی چگونه است و چه تأثیری در عمل اخلاقی دارد؟ آیا ایمان صرفاً به‌عنوان یک رفتار دینی می‌باشد یا خود یک خلق و صفت است؟

درخصوص مسئله حاضر می‌توان به آثاری که به جنبه‌هایی از آن به طور پراکنده اذعان شده است اشاره داشت. مثلاً آیت‌الله مصباح از عمل به‌طورکلی و رابطه آن با ایمان مطالبی نگاشته است؛ ولی به‌صورت اختصاصی درباره عمل اخلاقی در این دامنه بحثی نکرده است. مقاله‌ای در خصوص رابطه معرفت‌شناسی عمل صرف با ایمان از نظر علامه به طور تطبیقی با نهج‌البلاغه هم نگاشته شده است که در ادامه بدان اشاره خواهد شد. در خصوص نگاشته‌هایی که در کندوکاوهای آثار علامه وجود دارد، به صرف عمل اخلاقی و تفاوت آن با عمل صالح و حتی ریشه‌ای‌تر به تفاوت فعل و عمل پرداخته نشده است. اینکه بتوان سه حوزه معنایی، وجودی و معرفتی و دامنه تأثیر ایمان را در عمل اخلاقی مشخص کرد، خود نکته ظریفی ست.

علامه طباطبایی به‌عنوان یک فیلسوف اخلاق صاحب سبک در این حیطه، دارای نظریاتی‌ست که مبنای نظر بسیاری از فیلسوفان نیز قرار گرفته است. از آنجا که علامه به رفتارهای دینی و اخلاقی، هم در آثار فلسفی و هم در ***تفسیر المیزان*** پرداخته است و در این زمینه صاحب‌نظر برجسته در حوزه اخلاق می‌باشد، خوانش ایشان را در این خصوص به تحلیل خواهیم گذاشت.

لذا در نوشتار حاضر سعی بر این است که با مطالعه تحلیلی و کتابخانه‌ای، اندیشه ایشان را در خصوص ابعاد معنایی، وجودی و معرفتی ایمان در عمل اخلاقی مورد تأمل و کاوش قرار دهیم. در ابتدا با

پذیرش اینکه ایمان در اخلاقی بودن یا نبودن عمل از نظر ایشان تأثیر دارد، در تلاش خواهیم بود تا در ادامه براساس دیدگاه فلسفی و اخلاقی ایشان به زوایای میزان، نوع و محدده و مراتب تأثیر ایمان در عمل اخلاقی بپردازیم. ازاین‌رو ابتدا ماهیت مفهومی ایمان، عمل و عمل اخلاقی و تفکیک آن از عمل صالح را روشن کرده و سپس به نقش و نحوه و کارکرد ایمان از سه بعد مطروحه در عمل اخلاقی خواهیم پرداخت.

۱. ایمان

الف) مفهوم‌شناسی

علامه در وهله اول معنای لغوی ایمان را چنین بیان می‌کند: ایمان از ماده (ء ـ م ـ ن) اشتقاق یافته، گویا شخص با ایمان به کسی که به درستی و راستی و پاکی وی اعتماد کرده، امنیت می‌دهد؛ یعنی آنچنان دلگرمی و اطمینان که هرگز در اعتقاد خودش دچار تردید نمی‌شود. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱ / ۶۱) آن اثر و صفتی که در دل شخص وجود دارد، یعنی همان اعتقادات حقه‌ای که منشأ کارهای خوب است.

کلمه ایمان در اصطلاح به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است؛ مثلاً ایمان به خدا در واژه‌های قرآن به معنای تصدیق به یگانگی او و پیغمبرانش و تصدیق به روز جزا و بازگشت به سوی او و تصدیق به هر حکمی ست که فرستادگان او آورده‌اند. لذا صرف اعتقاد، ایمان نمی‌باشد؛ مگر آنکه علاوه بر اعتقاد به لوازم آن هم ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱۵ / ۵ ـ ۴) بنابراین صرف علم و یقین به چیزی بدون التزام عملی نسبت به آن چیز، ایمان نیست؛ جای‌گیری عقیده در قلب هم به همین وجه ایمان اشاره دارد. (همان: ۱ / ۵۵) زیرا علامه ایمان را به معنای علمی می‌داند که منشا عمل باشد.

لذا ایشان ایمان را همان قرار گرفتن عقیده در قلب می‌داند. (همان) یعنی همان اثر و صفتی که در دل شخص با ایمان تحقق دارد، یا همان اعتقادات حقه‌ای که منشأ کارهای خوب است. (همان: ۵ / ۳۱۹) بنابراین صرف علم و یقین به چیزی بدون التزام عملی نسبت به آن چیز ایمان نیست. زیرا علامه ایمان را به معنای علمی می‌داند که منشا عمل باشد. همان علمی که در نفس انسان رسوخ می‌کند و آن همان تصدیق قلبی می‌باشد. به عبارت دیگر معنای ایمان به تسلیم شدن در برابر هر آنچه از آموزه‌های وحیانی به ما رسیده است، برمی گردد. (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۱۲۶)

ب) ایمان به مثابه یک خلق فضیلت‌مندانه

یک. خلق

علامه در تعریف «خُلق» ذیل آیه «وَ إِنَّک لَعَلي خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم / ۴) می‌نویسد:

اَلخُلقُ هُوَ مَلِکَهُ نَفسانِیهُ اَلّتي تَصدُرُ عَنها الاَفعال بِسهُولَهِ وَ ینقَسِمُ اِلي الفَضِیلَهِ وَ هُوَ المَمدوحَهُ کَالعِفَهِ وَ الشُجاعَهِ وَ الرَذیلَهِ وَ هِي المَذمومَهُ کَالشَرَه وَ الجَبَن. (طباطبائی، ۱۳۸۵: ۳۹۴؛ طباطبائی، ۱۳۸۹: ۲۲۴)

کیفیات نفسانی بر دو قسم است: حال و ملکه، که اگر کیفیت نفسانی در نفس راسخ و پایدار نباشد، حال نامیده می‌شود و اگر در نفس، رسوخ و ثبوت داشته باشد، ملکه خوانده می‌شود. نسبت میان حال و ملکه نسبت شدت و ضعف است. حکما دو مرتبه از شدت و ضعف را دو نوع مختلف به‌شمار می‌آورند؛ درنتیجه باید حال را از جهت نوع و وجود، مغایر با ملکه دانست. وجود حال ضعیف‌تر از وجود ملکه است و ماهیت نوعی‌اش هم، غیر از ماهیت نوعی ملکه است. ملکه یا طبیعت ثانوی، پس از رسوخ صورت سعیده یا شقیه در نفس به وجود می‌آید که مبدأ هیئت‌ها و صورت‌های نفسانی می‌شود. اگر ملکه، سعیده باشد، آثارش، وجودی و مطابق و ملایم با صورت جدید و یا نفسی می‌شود که در حقیقت به منزله ماده‌ای است که قابل و مستعد و پذیرای آن است و اگر شقیه باشد آثارش اموری عدمی می‌شود که با تحلیل و دقت عقلی به فقدان و شر، بازگشت می‌نماید. (رمضانی، ۱۳۸۷: ۴۰۳)

علامه، کلمه «خُلق» را به معنای ملکه راسخه در دل انسان می‌داند که کسی که دارای چنین ملکه‌ای باشد، عملی منافی با آن انجام نمی‌دهد. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۲۰ / ۳۲۱؛ همان: ۵۳۹ / ۶) ایشان در تعریف خلق، کیف نفسانی را جنس و پایداری و دائمی بودن در نفس را فصل آن می‌داند.[۱] لذا خلق ملکه‌ای ثابت در نفس است که پایدار است و در نقطه مقابل عواطف و احساسات قرار می‌گیرد که گذرا و زودگذر هستند. غضب در یک نفر می‌تواند حال باشد و یک احساس زود گذر و در یک نفر دیگر شاید به صورت ملکه و خلق درآمده باشد و یک رذیلت باشد.

دو. فضیلت یک ملکه نفسانی و انگیزشی

با توجه به اینکه فضیلت ملکه‌ای نفسانی است، می‌توان گفت به نظر علامه فضیلت، پدیداری نفسانی می‌باشد که با عواطف و انفعالات نفسانی مانند خشم و ترس و حسد فرق دارد. لذا یک حالت ثابت و راسخی‌ست که حتی باعث می‌شود ما بتوانیم عواطف و انفعالات نفسانی را درست کنترل کنیم. در مقابل، رذیلت هم یک کیف نفسانی ست که عمل نادرست و غیراخلاقی را اقتضا می‌کند. به عبارت دیگر اگر فضیلت به‌عنوان یک ملکه نفسانی در نفس انسان مستقر نباشد، عواطف و حالات و احساسات گذرا فرصت جولان پیدا می‌کنند، به‌گونه‌ای که عمل انسان را عدم تعادل در قوای نفس مدیریت خواهد کرد.

---

۱. در کتب روان‌شناسی هم ویژگی اصلی منش، پایدار و دائمی بودن آن ذکر شده است. «منش: جنبه های پایدار و دائمی رفتار یک فرد». (اس ربر، ۱۳۹۰: ذیل خلق)

وَ إذ کانَتِ النِسبَه بَینَ الحالِ وَ المَلِکه ـ نِسبَه الضَعفِ وَ الشِدَه وَ هُم یَعُدُونَ المَرتَبَتَینِ ـ مِنَ الضَعفِ وَ الشِدَه نُوعَینِ مُختَلِفَینِ ـ کانَ لازِمَهُ عَدَ الحالُ مُغایِراً لِلمَلِکه نُوعاً وَ وُجُوداً. (طباطبائی، ۱۳۸۵: ۱۲۱)

کمال اول شیء، چیزی است که نوعیت نوع به آن وابسته است، و کمال ثانی امور، بیرون از صورت نوعی شیء است که صورت نوعی مقتضی آن می‌باشد؛ مثلاً نطق، کمال اول برای انسان است و ملکه شجاعت کمال ثانی او می‌باشد. (رمضانی، ۱۳۸۷: ۳۳۷) لذا به نظر علامه، فضیلت، به‌عنوان ویژگی‌ست که یک کمال ثانی برای نفس انسان و نیز به‌صورت اکتسابی می‌باشد.

درمجموع، علامه فضیلت و رذیلت را ملکه‌ای نفسانی می‌داند که باعث می‌شود انسان هم نیک باشد و نیک زندگی کند هم بد باشد و بد زندگی کند، لذا فضیلت مستلزم این است که عواطف و امیال و شهوات شخص به صورت درست کنترل شوند، تا مزاحمتی برای کارکرد درست قوه عقل نداشته باشند. ازاین‌رو در مقام مقایسه می‌گوییم، عواطف، حالتی گذرا هستند که به رفتارهای آنی منجر می‌شوند؛ ولی فضایل ملکه‌ای ثابت و پایدار هستند که در گزینش قبلی از سوی فرد، رفتارهایی مطابق آنها صادر می‌شود.

سه. ایمان به مثابه یک فضیلت

با توجه به اینکه ایمان دارای دو مولفه علمی و عملی است، علامه آن را دارای مراتب بسیاری می‌داند.[۱] گاه اذعان و اعتقاد به خود چیزی پیدا می‌شود و تنها اثر وجود آن چیز بر آن اعتقاد مترتب می‌شود و گاهی از این هم شدیدتر است به طوری که به پاره‌ای لوازم آن نیز متعلق می‌گردد و گاهی باز هم شدیدتر می‌شود و به همه لوازم آن متعلق می‌شود. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱ / ۷۳) با توجه به آنچه در باب هویت فضیلت و آنچه در باب ماهیت ایمان و مراتب آن گفته شد، در می‌یابیم که ایمان در مراتب اولیه صرف یک باور است و هنوز به صورت فضیلت و یک ملکه انگیزشی و نفسانی در نیامده است و صرفاً کارکرد معرفتی دارد و ایمان در مراتب نهایی، مولفه‌های یک فضیلت را دارا می‌باشد. لذا هر آن‌کس که ایمان دارد، نمی‌توان گفت فضیلت ایمان را هم دارا می‌باشد. ازاین‌رو آن ایمانی که در مرحله شدیدتر واقع می‌شود و به‌صورت باور قلبی درمی‌آید، همان اعتقاد حقه‌ای خواهد بود که التزام عملی را در پی دارد و

---

۱. اسلام اولین مرتبه ایمان است و آن عبارت است از اذعان و باور قلبی به مضمون اجمالی شهادتین که لازمه‌اش عمل به غالب فروع است. مرتبه دوم از اسلام دنباله و لازمه ایمان قلبی ست یعنی تسلیم و انقیاد قلبی نسبت به نوع اعتقادات حقه تفصیلی و اعمال صالحه‌ای که از توابع آن است. مرتبه سوم لازمه مرتبه دوم ایمان است چون نفس ادمی وقتی با ایمان نامبرده انس گرفت و متخلق به اخلاق آن شد خود بخود با سایر قوای منافی آن از قبیل قوای بهیمی و سبعی برای نفس رام ومنقاد می‌شود. اوصافی که ایمان می‌پذیرد: مستقر و مستودع، کامل و ناقص، اجمالی و تفصیلی می‌باشد. به علاوه ایمان پذیرای درجات و مراتب است. (ر.ک. به: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱ / ۴۵۵ ـ ۴۵۴)

به‌عنوان فضیلت تلقی می‌شود؛ و ایمانی که در مرتبه ضعیف‌تر است و عمل به مقتضای آن همیشگی نیست، به بُعد معرفتی ایمان اشاره دارد. بنابراین ایمان باور قلبی است که منشأ عمل و تسلیم می‌باشد و چیزی بیش از علم است و در حقیقت تصدیق قلبی را به همراه دارد و همین امر ارتباط تنگاتنگ ایمان با عمل را نشان می‌دهد، چنان‌که علامه هم بر این امر تأکید دارد. منتها توجه به این نکته الزامی ست که ماهیت ایمان، همان تصدیق است و عمل از حقیقت معنایی آن خارج است. با وجود این که عمل از ماهیت ایمان خارج است، اما در قوت و ضعف آن تأثیر دارد.

با توجه به آنچه از نظر علامه گفته شد، در بیان رابطه بین ایمان و عمل می‌توان گفت، عمل خارج از ذات ایمان، ولی لازمه خارجی آن، منشأ عمل فرد با ایمان و در حقیقت تأمین‌کننده حسن فاعلی آن است. به عبارت دیگر فردی که ایمان، هنوز در او به صورت ملکه و خلق درنیامده است، می‌تواند فضیلت ایمان را با عمل مطابق ایمان، در خود ایجاد و تثبیت کند. ایمان یک خلق است، که هم بعد اعتقادی و معرفتی دارد و هم بعد عملی. لذا از هر دو جنبه مورد ضعف قرار می‌گیرد و مواردی هم هست که از هر دو بعد به قوت و شدت آن می‌افزاید. (طباطبائی، ۱۳۸۷ (ب): ۱۸۳)

چهار. ترابط فضیلت ایمان و سایر فضایل

در آثار قرآنی و روایی ازجمله در دیدگاه علامه می‌توان به بررسی رابطه فضیلت ایمان و سایر فضایل پرداخت. که به این رابطه تحت‌عناوین مختلفی حتی در آثار اخلاقی غربی هم پرداخته شده است. بنابر کارکردهای مختلفی که ایمان در سایر فضایل دارد و آنها در ایمان دارند، مفاهیمی مثل «وحدت فضایل» شکل می‌گیرد که در ادامه توضیح آن خواهد آمد. ابعاد گوناگون این تأثیرگذاری و کارکرد را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. فضیلت ایمان سرمجموعه و سرآمد سایر فضایلی مثل تقوا و صبر و شجاعت و ...می‌باشد. زیرا ایمان به‌عنوان یک ریشه‌ای است که شاخ و برگ سایر فضایل را می‌رویاند. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱۱ / ۲۱۰) لازمه ایمان بسته به مراتبش، سایر فضایل اخلاقی است. در این تأثیرگذاری، ایمان چنان گستره‌ای دارد که قادر است تمام فضیلت‌ها را در فاعل، ایجاد کند و آنها را در نفس، مستقر سازد؛ زیرا مواردی هست که فاعل فقط چند خلق فضیلت‌مندانه دارد و از سایر خلقیات بی‌بهره است؛ اما فضیلت ایمان با نقش انگیزشی و هستی شناسانه‌ای که نسبت به سایر فضایل دارد، تمام آنها را پوشش می‌دهد.

۲. برخی فضایل مثل تقوا قابلیت آن را دارند که ایمان را افزون یا تثبیت کنند و در پیشبرد مراتب ایمان و رساندن آن به ایمان اکمل تأثیرگذار باشند. (کلینی، ۱۳۷۵: ۲ / ۳۲۰) و در نقطه مقابل، رذایل اخلاقی به تناسب موجب ضعف و درنهایت از بین بردن ایمان می‌شوند. (همان: ۳۲۱) درواقع آنها مانعی می‌شوند که نقش معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی ایمان در عمل کمرنگ شود؛ زیرا رذایل اخلاقی اجازه استقرار ایمان

به صورت باور قلبی را نمی‌دهند. (همان: ۴۰۷) این رابطه دو سویه است.

۳. چقدر ایمان دارای شدت بیشتر باشد و به‌صورت یک فضیلت کامل در فاعل اخلاقی شکل گرفته باشد، او سایر فضایل را هم به نحو کمی و کیفی، بیشتر دارد. و این به دلیل نقش انگیزشی ایمان در سایر فضایل است. ایمان قدرتی دارد که می‌تواند فاعل را از ارتکاب رذایل اخلاقی باز دارد. (طباطبایی، ۱۴۲۷: ۴۴) درواقع فضیلت ایمان قدرت انگیزشی بالایی جهت انجام فعل اخلاقی دارد و هیچ امر دیگری نمی‌تواند جایگزین ایمان در انگیزش اخلاقی شود. (طباطبائی، ۱۳۸۷ (ب): ۲۲۷) به نظر علامه این مسائل به دلیل ابعاد مختلف تأثیرگذاری فضیلت ایمان بر سایر فضایل است. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱ / ۳۹۱) همان‌طور که در تعریف ایمان گفته شد، مسئله اصلی در ایمان بعد اعتقادی و معرفتی آن است. فضایل نیز همین بُعد را دارا می‌باشند؛ لذا دو بعد متناظر، هردو کارکرد مهمی در یکدیگر دارند و این امر باعث رشد و پویایی فضایل خواهد بود. (همان: ۱۱ / ۳۷۴)

۴. جهت بیان رابطه چهارم، لازم است دانسته شود که فاعل اخلاقی در به‌کارگیری فضایل گوناگون ممکن است دچار آفات یا تعارضاتی شود، برای مثال کسی از روی فضیلت سخاوت فعل انفاق را انجام می‌دهد و مالی را به کسی می‌بخشد، ممکن است در حین عمل یا بعد از آن دچار آفت ریا یا خودبزرگ‌بینی شود. در اینجا ممکن است یک فضیلت به یک ضد فضیلت تبدیل شود و یک عمل به ظاهر اخلاقی درواقع غیراخلاقی باشد.

از جنبه دیگر، یک فاعل اخلاقی یا یک فرد مؤمن که دارای فضیلت صداقت است و خواهان آن است که طبق آن فضیلت با دوستش با صداقت رفتار کند و حقیقت را به او بگوید؛ اگر صداقت او باعث رنجش دوستش شود، تکلیف او چیست؟ گاهی به‌کارگیری فضیلتی منجر به یک رذیله دیگر می‌شود، در این مثال هم یک فضیلت وجود دارد، ولی در تعارض با دیگر فضایل قرار می‌گیرد و به کارگیری آن، غایت نهایی فضیلت را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و شاید خلق فضیلت‌مندانه صداقت را زیر سؤال ببرد. در هر دو مورد، فضیلت ایمان این قابلیت را دارد که در رأس سایر فضایل چنان تدبیر و معرفتی به فاعل بدهد که هم از آفات فضایل دور باشد و هم بتواند تعارض پیش آمده را به‌گونه‌ای مدیریت کند که طبق فضیلت، رفتار کرده و سوء تفاهمی پیش نیاید. این آسیب‌ها به خاطر ضعف مرتبه ایمان است و اینکه ایمان در فرد به صورت خلق فضیلت‌مندانه درنیامده است. (همان: ۲ / ۶۱۰ ـ ۵۹۷)

لذا در کل، ایمان قادر است وحدت فضایل را به دو صورت محقق کند: اول به این صورت که فرد با دارا بودن فضیلت ایمان باب آن برایش گشوده می‌شود که دیگر فضایل اخلاقی را دارا شود و دوم اینکه با فضیلت ایمان، تعارضی بین فضایل پیش نمی‌آید و همه آنها بدون حذف دیگری به‌کارگیری می‌شوند.

۲. فعل یا عمل

در تبیین فلسفی علامه به حرکتی که آغاز و پایان داشته باشد و دارای یک محرک باشد، به این شرط که به محرک خود قایم باشد، فعل می‌گویند نه اینکه هر حرکتی فعل باشد. به عبارت دیگر رابطه فعل و فاعل بسیار عمیق است. (طباطبائی، ۱۳۸۷ (الف): ۱۸۰)

هر عملی مرهون تحقق یک فرآیند است. در هر عملی، در حقیقت مقصد کار (مانند سیری) به‌واسطه عواطف آمیخته با شعور انسانی، به انسان جلوه می‌کند و انسان ابتدا به مطالعه در مورد به‌دست آوردن مقصد، از جهت موجبات و موانع داخلی و خارجی پرداخته و پس از گذرانیدن این مرحله، نظر به ماهیت مقصد افکنده و وحدت او را در نظر گرفته، و بعد از آن یک سلسله حرکات و سکنات مناسب وی را که از هر عضوی برآورده خواهد شد، تشخیص داده و احصاء نموده ... سپس به‌وسیله اراده، دست به کار عمل می‌شود. (طباطبائی، ۱۳۸۷ (ب): ۱۱۰ ـ ۱۰۹)

چنین اعمال صادره از انسان با ماهیت و فرآیندی که دارند، به موجود معینی نیز ربط وجودی دارند؛ چون نظام هستی براساس اصل علت و معلول استوار است. به عبارت دیگر بین فعل و فاعل، سنخیت وجودی و رابطه‌ای ذاتی برقرار است، به طوری که فعل، مرتبه نازله‌ای از وجود فاعل است و این سنخیت حاکی از آن است که وجود فاعل، گویی رتبه عالیه از وجود فعل است. اگر میان فعل که معلول است و فاعل که علت است، هیچ رابطه‌ای نبود، لازم می‌آمد که نسبت فاعل به فعلش یا نسبت او به غیر آن برابر باشد و دیگر این امکان وجود نداشت که فعلی به فاعل معینی نسبت داده شود. فعل همیشه هم‌سنخ فاعل است و از اوصاف فاعل حکایت می‌کند، نه اینکه فعل واجد هویت فاعل باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۳ / ۲۶۸) بنابراین فعل نسبت به فاعل مانند سایه، نسبت به صاحب سایه است و الزاماً همه کمالات معلول در علتش به نحو کاملتری موجود است. (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۲۵) عمل محقق نمی‌شود، مگر به ضرورت علت تامه که همان برقراری یک نسبت وجوبی ست.

معمولاً در کاربردها، تفاوتی بین دو واژه فعل یا عمل وقعی نهاده نمی‌شود؛ اما رویکرد علامه در این خصوص مورد توجه است. به نظر ایشان: «عمل و کار، مجموعه‌ای از حرکات و سکنات است که انسان با شعور و اراده برای رسیدن به یکی از مقاصد خود روی ماده انجام دهد.» با توجه به این بیان، عمل بیشتر اوقات در مورد فعلی استعمال می‌شود که با قصد و اراده انجام شود؛ لذا کارهای حیوانات و جمادات را به ندرت عمل می‌گویند. درنتیجه متعلق اخلاقی بودن در این پژوهش، عمل خواهد بود.[۱]

---

۱. مرهون توجه است که آنجا که رابطه فعل و عمل از لحاظ مصداقی عموم و خصوص مطلق است می‌توان از واژه فعل نیز به دلیل عمومیت در اینجا استفاده کرد.

عمل اخلاقی

جهت تبیین ارزش عمل، سه دیدگاه محوری در اخلاق وجود دارد: ۱. نظریه غایت‌گرا[1] ۲. نظریه وظیفه‌گرا[2] ۳. نظریه فضیلت محور[3]. غایت‌گراها ارزش عمل را مبتنی بر نتیجه می‌دانند، وظیفه‌گراها معیار اخلاقی بودن عمل را رفتار متناسب با تکلیف و وظیفه قلمداد می‌کنند و فضیلت محورها نه تنها به حسن فعلی رفتار، بلکه به حسن فاعلی و انگیزه عمل نیز بها می‌دهند و به رابطه علی بین فضیلت و فعل قائل هستند. (خزاعی، ۱۳۸۰) علامه یک فضیلت‌مدار است؛ زیرا جهت تبیین عمل اخلاقی به دو مولفه حسن فاعلی و فعلی اهمیت می‌دهد و نقش فضیلت را در این راستا محوری می‌داند.

با توجه به این رویکرد، برای دانستن اینکه عمل اخلاقی در نظر ایشان به چه عملی اطلاق می‌شود، توجه به چند نکته ضروری به نظر می‌رسد: اول اینکه عملی که صرفا به اقتضای خُلق پسندیده صداقت یا سخاوت و ... باشد، عمل اخلاقی نیست؛ بلکه علی‌رغم حُسن فعلی، حُسن فاعلی نیز مد نظر و در نظام اخلاقی علامه، اصلی‌ترین عامل است. دوم آنکه اگر در فرد، خلقی وجود نداشته باشد که عمل به «اقتضای» آن صورت گیرد، می‌تواند «مطابق» خلق پسندیده انجام شود؛ یعنی در راستای حصول فضیلت یا تغییر رذیلت باشد. توضیح آنکه مثلاً فردی خلق خاص آن موقعیت را ندارد؛ ولی عمل کردن طبق یک فضیلت خاص می‌تواند، ابتدای راه تکرار عمل، جهت نهادینه کردن آن فضیلت باشد یا حتی اگر تکرار نکند و ملکه آن در او صورت نگیرد. به هر حال فاعل، مختار است که نوع فعل خود را انتخاب کند؛ حال بسته به اینکه خلقی در او موجود است یا نه، انتخاب عمل مدنظر آسان‌تر یا سخت‌تر خواهد بود. این نوع عمل، به شرط آنکه حسن فاعلی یعنی رضایت خدا (اخلاص) داشته باشد، از نظر علامه همان عمل صالح است. بنابراین آن عملی که فاعل هنوز خلق‌های پسندیده یا همان فضایل را ندارد و ابتدای راه کمال از او صادر می‌شود، عمل صالح است. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۷ / ۹۹) هنگامی که خلق در نفس انسان مؤمن نهادینه شد، عمل از روی آن، دیگر عمل اخلاقی ست. لذا عمل اخلاقی، همان عمل صالحی ست که از روی خلق پسندیده باشد. (همان: ۱ / ۵۳۵ ـ ۵۳۳)

سوم آنکه خُلق تنها، به عمل اخلاقی منجر نمی‌شود؛ مگر وقتی که براساس توحید باشد؛ یعنی فرد ایمان به داشتن آفریدگار و معبودی یکتا، ازلی و سرمدی داشته باشد که هیچ‌چیز از علم و احاطه او بیرون نیست و قدرتش مقهور هیچ قدرتی نیست. وقتی اخلاق، بر چنین عقیده‌ای تکیه داشته باشد، قطعاً نیت او مطابق با رضایت خداوند خواهد بود. البته نیت مخلصانه داشتن، خود حاصل فضیلت ایمان است

1. Teleological theory.
2. Deontological Theory.
3. Virtue ethics.

که در مورد آن مطالبی نگاشته شد و در ادامه، بیشتر بدان خـواهیم پرداخـت. (همـان: ۱۱ / ۲۱۳ ـ ۲۱۲) بنابراین انسان در احسان و نیکوکاری و کمک به دیگران از روی فضـیلت خیرخـواهی و نیکوکـاری و در راستگویی از روی فضیلت صداقت و ...، باید نیت خالص جهت قرب به خدا و رضایت او داشـته باشـد تـا فعلش اخلاقی باشد.

۳. رابطه معناشناسی ایمان در فعل اخلاقی

با توجه به آنچه در باب ماهیت فعل اخلاقی گفته شد، از مؤلفه‌های معنـایی عمـل اخلاقـی در نظـر علامـه در اصل دو چیز به‌دست می‌آید: اول، نیت خالصانه که از روی فضیلت ایمان به توحیـد و وحـدانیت خداونـد شـکل می‌گیرد و دوم، خلق نیکو. مصداق خلق نیکو همان فضیلت ایمان است؛ لذا اخلاص، معلول توحید خواهـد بـود. خلق به تنهایی به فعل اخلاقی منجر نمی‌شود؛ مگر وقتی که براساس توحید باشـد؛ یعنـی فـرد بـه آفریـدگار و معبودی یکتا که هیچ‌چیز از علم و احاطه او بیرون نیست، ایمان داشته باشد. وقتی اخـلاق بـر چنـین عقیـده‌ای تکیه داشته باشد، قطعاً نیت او مطابق با رضایت خداوند خواهد بود. این مطلب ما را به این امر رهنمون می‌کنـد که دنبال پیدا کردن نقش و فضیلت ایمان در دیگر فضـایل اخلاقـی مثـل صـداقت و عـدالت و سـخاوت و ... باشیم. ایمان در نظر علامه فضیلتی ست که ریشه دیگر فضایل خواهد بود. لذا علامه در تعریف فعـل اخلاقـی نیز به رابطه بنیادی ایمان و اخلاق اذعان می‌کند و در رابطه معناشناسی حاضـر، پیونـدی وثیـق بـین ایمـان و عمل اخلاقی برقرار می‌داند. ازاین‌رو اگر کسی صرفاً به خاطر فطـرت، عملـی را از روی صـداقت انجـام دهـد، عمل او در جرگه عمل اخلاقی قرار نمی‌گیرد چون، نیت فعل، تعیین‌کننده عنوان آن است، هرچند ممکن اسـت شخص خلق صداقت را داشته باشد. خلق فضیلت‌مندانه ایمان باید در کار باشد تا محتوای نیت را مدیریت کنـد. به صرف عمل از روی خلق صداقت یا سخاوت عمل فرد، معنای عمل اخلاقی محقق نمی‌شود.

با توجه به آنچه بررسی شد می‌فهمیم که حوزه معناشناسی به تنهایی میدانی بر جولان اعتقاد علامه طباطبایی مبنی بر چگونگی رابطه ایمان و اخلاق است با نگاه دقیق‌تر متوجه می‌شویم که علامه ایمـان را محوری‌ترین مولفه در تعریف عمل اخلاقی می‌داند؛ زیرا محتـوای نیتـی کـه ایشـان در تعریـف فعـل اخلاقی شرط می‌داند را ایمان فرد مدیریت می‌کند. علاوه بر این خلق فضـیلت‌مندانـه‌ای کـه جداکننـده عمل صالح از عمل اخلاقی از لحاظ معناشناسی ست (نه لزوما وجودشناسی) فضیلت ایمان است.

۴. رابطه وجودشناسی ایمان در فعل اخلاقی

نفس انسانی یک صورت جوهری می‌باشد که ذاتاً مجرد از ماده است؛ اما در مقام فعل متعلق به ماده مـی‌باشـد و علت فاعلی افعالی می‌باشد که از انسان صادر می‌شود. اما نفس انسانی یک مبدأ فاعلی علمی نیز هست کـه

تنها اموری از او صادر می‌شود که آنها را کمال برای خود تشخیص می‌دهد. ازاین‌روی نیاز به آن است که قبل از انجام کار، آن را تصور کند و کمال بودن آن را مورد تصدیق قرار دهد. اگر تصدیق، ملکه راسخ در نفس باشد، نفس بدون تأمل و درنگ به کمال بودن آن فعل حکم می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۸۵: ۳۹۶) به عبارت دیگر وقتی ویژگی منشی در نفس فاعل، مستقر و ملکه او باشد، هنگام تصور غایت فعل، فاعل دیگر نیاز به تتبع و بررسی ندارد، زیرا آن ویژگی ملکه اوست و عمل مطابق آن هم، ملکه فاعل است. بنابراین بدین مناسبت، آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱۳ / ۲۶۱)

به بیان دیگر فعل اگر از سوی فاعل تکرار شود، این تکرار حالتی از هر فعل در نفس پدید می‌آورد که کم‌کم شدت یافته و نقش می‌بندد و به صورت یک ملکه (طبیعت ثانوی)، درمی‌آید و سپس این ملکه در اثر رسوخ بیشتر، صورتی سعیده و یا شقیه در نفس ایجاد می‌کند و مبدأ هیئت‌ها و صورت‌های نفسانی می‌شود، حال اگر آن ملکه، سعیده باشد، آثارش وجودی و مطابق و ملایم با صورت جدید و با نفسی می‌شود که در حقیقت به منزله ماده‌ای ست که قابل و مستعد و پذیرای آن است، و اگر شقیه باشد، آثارش اموری عدمی می‌شود، که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می‌کند. (همان: ۱ / ۲۷۷) از آنجا که نظام هستی بر اصل علیت استوار است، عمل فاعل نیز که معلول اوست با او سنخیت وجودی و رابطه ذاتی دارد، به طوری که فعل مرتبه نازله فاعل است.

در مورد کیفیات نفسانی گفته شد که وقتی خلقی یا ملکه‌ای در نفس انسان نهادینه می‌شود، براساس قاعده سنخیت این خلق اقتضای عمل خاصی دارد، منتها علامه اثر این خلق را در حد اقتضا می‌داند؛ نه به نحو لزوم، به‌گونه‌ای که اختیار را از انسان ساقط کند. بنابراین آدمی یک شاکله ندارد؛ بلکه شاکله‌ها دارد و هر شاکله‌ای داشته باشد، اعمال، متناسب آن صادر می‌شود. اعمال انسان تجسم کننده صفات درونی اوست. (همان: ۱۳ / ۲۶۶ ـ ۲۶۱) علامه عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته به این معنا که عمل هرچه باشد، مناسب با اخلاق آدمی است. (همان: ۲۶۲)

خُلق به تنهایی به فعل اخلاقی منجر نمی‌شود؛ مگر وقتی که براساس توحید باشد؛ یعنی فرد به آفریدگار و معبودی یکتا و ازلی و سرمدی که هیچ‌چیز از علم و احاطه او بیرون نیست و قدرتش مقهور هیچ قدرتی نیست، ایمان داشته باشد. وقتی اخلاق بر چنین عقیده‌ای تکیه داشته باشد، قطعا نیت او مطابق با رضایت خداوند خواهد بود. (همان: ۱۱ / ۲۱۲) نیتی که ریشه‌اش توحید باشد، دیگر منوط به دنیا نیست، بلکه هدف و نیت فاعل از کارهایی که در زندگی انجام می‌دهد یا رهایی از عذاب است که در عالم بعد از مرگ منتظر اوست و یا مغفرت خدا و اگر عالی‌تر از آن فکر کند نیت خود را رضایت و خوشنودی خدا قرار می‌دهد. (همان: ۲۱۳)

علامه ایمان را وقتی اثربخش می‌داند که در مرتبه عالی توان فائق آمدن بر دیگر انگیزه‌ها را داشته باشد. لذا کسی که ایمان دارد، چون سر و کار ایمان با ساحت با عظمت خداست، اقتضای آن هم کارهایی است که خدا از آن رضایت دارد. (ذو علم، ۱۳۸۰: ۹) چون انسان، مؤمن به خداست، پس کارهایش را برای رضایت او انجام می‌دهد و ایمان به خدا به‌عنوان دلیل کار مخلصانه او قرار می‌گیرد.

به نظر علامه اگر فردی ایمان به وحدانیت خداوند داشته باشد، قوی‌ترین انگیزه را دارد تا به سمت فعل اخلاقی تحریک شده و باقی مقدمات آن را فراهم کند. منتها این رابطه یک رابطه لزومی و ایجابی نیست، بلکه به نحو اقتضاست؛ زیرا به نظر علامه بسیاری از موارد هست که انسان نسبت به چیزی ایمان دارد و شکی ندارد، اما پاره‌ای از لوازم آن را فراموش می‌کند و درنتیجه عملی منافی با ایمانش انجام می‌دهد. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱ / ۷۳) فردی که دارای باور به خداوند است و باز خطا می‌کند، می‌تواند حدی از ایمان را داشته باشد. او ممکن است فعل درست را انجام دهد؛ یعنی رابطه ضروری بین ایمان و عمل او، نباشد. در اینجا او فرد بی‌دین و بی‌ایمان تلقی نمی‌شود؛ چراکه ایمان دارای مراتب است و متناسب با آن، رابطه آن با عمل نیز دارای شدت و ضعف است. درنتیجه، از صرف نبود عمل، نمی‌توان استنباط کرد ایمان اصلاً وجود ندارد؛ اما می‌توان استنباط کرد ایمانی که محرک فرد برای انجام عمل باشد، وجود ندارد. (خزاعی، ۱۳۹۳: ۹۵ ـ ۹۲) از سویی لازمه ایمان آن است که فرد به لوازم آن التزام عملی داشته باشد و از سوی دیگر، ایمان ضرورتاً به التزام عملی نمی‌انجامد، بلکه علاوه بر جنبه معرفتی آن، آنچه که باعث این التزام عملی می‌شود، تأثیر آن بر آرامش درونی و اطمینان قلبی و به‌دنبال آن، برانگیختن شوق و میل فرد به انجام فعل درست است. (خزاعی، ۱۳۹۳: ۹۵) به عبارت دیگر فضیلت ایمان به‌عنوان یک ملکه قلبی، این کارکرد را دارد.

در این خصوص، طبق اعتقاد علامه، رضایت خداوند که عالی‌ترین مرتبه نیت است، محقق شدنش در گرو تثبیت آن در نفس فاعل است. ایشان فاعل و مفعول این تثبیت را نفس می‌داند. طبق نظر این فیلسوف گران‌قدر، اگر هر نیتی غیر از نیت خالص از انسان سربزند و فعلش را مطابق آن انجام دهد این کار به خاطر عدم تثبیت آن مرتبه از نیت در نفس است. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۲ / ۵۹۹) لذا منشأ نیت انسان، خُلق اوست. اگر خلق فضیلت، در نفس ملکه باشد، نیات هم مطابق آن شکل می‌گیرد و اگر خلق رذیلت، ملکه نفسانی شده باشد، نمی‌توان توقع داشت که صاحب چنین خلقی، فعل اخلاقی با نیت حُسن انجام دهد.

بنابر نظر علامه، عمل از لحاظ وجودی لازمه ضروری، ایمان است؛ اگرچه در گوهر و جوهره ایمان نیست. هنگامی که آدمی خود را به منتهی درجه ایمان رساند و تمام مراتب و درجات ایمان را درک کرد،

آن هنگام اعمال او اعمال اخلاقی و افعالش مرضی خدا خواهد بـود. (ذو علـم، ۱۳۸۰: ۲۸) یعنـی ایمـان ضامن تحقق اعلی درجه نیت است، نیتی که قوام عمل و وجهه ماندگار آن است.

۵. رابطه معرفت‌شناسی ایمان و عمل اخلاقی

نکته قابل توجه در بررسی رابطه معرفت‌شناسی و نقش علم در عمل اخلاقی این اسـت کـه ایـن رابطـه تحت دو عنوان قابل تبیین است: ۱. از لحاظ وجودشناسی ۲. صرفا از لحاظ معرفتی

در نظر اول باید گفت: به نظر علامه عمل از هر نوعی باشد، برخاسته از علم است که آن نیز از اعتقاد مناسب قلبی نشات می‌گیرد. لذا عمل هر آنچه که باشد ناشی از علمی ست که مناسب آن است و عمـل ظاهری بر آن علم باطنی دلالت می‌کند. همانطور که علم در عمل اثر می‌گذارد، عمل هـم در علـم اثـر متقابل دارد و باعث پیدایش آن می‌شود و یا اگر موجود باشد، باعث ریشه‌دار شدن آن و تثبیتش در نفس می‌گردد. بنابراین به نظر ایشان علم تولیدکننده عمل و عمل نیز تولیدکننده علـم اسـت. لـذا عمـل ایـن قابلیت را دارد که معرفت‌ساز هم بشود. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۳ / ۱۰۰ ـ ۹۹) وقتی اعتقـاد و ایمـان، حـق و صادق باشد، قهراً عمل صاحبش هم آن را تصدیق می‌کند نه تکذیب؛ یعنی عملی کـه از او سـر مـی‌زنـد مطابق با آن عقاید است. به عبارت دیگر عمل از فروع علم و آثار آن اسـت؛ آثـاری کـه هـیچ‌گـاه از آن جداشدنی نیست و هرچه عمل تکرار شود، اعتقاد راسخ‌تر و روشن‌تر و تأثیرش قوی‌تر می‌گردد. بـه بیـان دیگر علم و عمل، قرین و همنشین یکدیگر هستند. هرکس دانست و طبق آن عمل کرد، به علـم دسـت می‌یابد. به عبارت دیگر، لازم است عمل از روی علم انجام شود، چه آن عملی که از روی فطرت در نهاد او گذاشته شده و چه علمی که از منابع دیگر حاصل کرده است. لذا عمل به علـم، خـود معرفـت آفـرین است. هرکس به آنچه آگاهی یافته عمـل نمایـد، خداونـد آگـاهی بـه امـوری کـه نمـی‌دانـد را روزی او می‌گرداند. (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۹۴)

لذا عمل‌کردن، علم را تثبیت می‌کند و هرقدر ثبوت چیزی مورد تأکید قرار گیرد، ظهور آثار آن و آنچه متعلق به آن است، تمام‌تر و کامل‌تر می‌گردد. (همان: ۹۵) با این حال عمل نیاز به معرفت و معرفت بایـد به عمل بیانجامد و عمل هر آنچه باشد، ناشی از علمی ست که مناسب آن است و عمل ظـاهری بـر آن علم باطنی دلالت می‌کند.

از دیدگاه علامه طباطبایی، از لحاظ دوم یعنی صرفاً معرفتی نیز، منابع معرفتـی گونـاگونی بـرای عمـل انسان وجود دارد. این منابع معرفتی در بستر دین، تبیین می‌شود که اعم از دین، وحی، قرآن، فطرت و ایمان فرد مؤمن می‌باشد. با توجه به این مطلب می‌توان ایـن منـابع را بـه منـابع درونـی و بیرونـی تقسـیم کـرد.

ایمان در جرگه منابع درونی است چراکه ایمان از جنس باور است و محل تمکن باور در قلب است، لذا ایمان در درون انسان نقش معرفتی خود را ایفا خواهد کرد. شایسته است در این بررسی بدانیم رابطه ایمان و دیگر منابع معرفتی چیست و آیا اینها می‌تواند نقش جایگزین دیگری را داشته باشد یا خیر.

در تحلیل ایمان از نظر علامه، مولفه اصلی، تصدیق قلبی و تسلیم درونی می‌باشد؛ یعنی همان بعد گرایشی و عنصر شناختی. ایشان در جایی می‌فرمایند «ایمان اذعان و تصدیق به چیزی همراه با التزام به لوازم آن است» (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۳ / ۱۵) و در جای دیگر آورده‌اند «اصطلاح ایمان به معنای تصدیق می‌باشد» (همان: ۹ / ۳۲۹) لذا در کارکردی که از ایمان در بیان علامه می‌توان یافت، این است که ایمان درواقع بر بعد بینشی فضایل اخلاقی تأثیرگذار است. در جای دیگر می‌فرمایند «ایمان حاکی از سکون و آرامش خاصی در نفس، نسبت به امری است و از لوازم آن التزام عملی به آن چیزی ست که بدان ایمان آورده شده است» (سجده / ۱۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۶ / ۲۷۷)

ایشان مقتضای عقد قلبی ایمان را، پیروی شخص از خدا و رسول و پذیرش دعوت آنها می‌داند. و دعوت آنها را بپذیرد. (همان: ۱۵ / ۱۶۰) پس ایمان باور محض نیست؛ بلکه باید به لوازم آنچه بدان معتقد شده‌ایم هم پایبند باشیم (همان: ۵ / ۲۲۱ ـ ۲۲۰) توضیح آنکه گاهی علم همراه با سکون و التزام نیست؛ مانند بسیاری از کسانی که با وجود اینکه به زشتی و غیراخلاقی بودن کاری علم دارند، اما به دانسته خود بهایی نمی‌دهند و برخلاف آنچه می‌دانند عمل می‌کنند. لذا اگر اشکال شود چرا افراد با ایمان هم گاهی بر خلاف لوازم ایمانی خود عمل می‌کنند، دلیلش این است که امیال و هواهای نفسانی جلوی کارکرد درست علم را می‌گیرند و بین علم و عمل شکاف ایجاد می‌کنند. (حسین‌زاده و کریمی، ۱۳۹۳: ۱۰۸ ـ ۱۰۷) به عبارت دیگر ایمان در رفع موانع و حجاب‌های شناختی انسان که همان هوا و هوس آدمی است، از انسان دستگیری می‌کند.

پس دلیل اینکه ایمان در بعضی افراد به عمل می‌انجامد و در بعضی خیر چیست؟ آیا نوع ایمان فرق دارد یا در برخی ایمان وجود ندارد؟ مگر نه اینکه در تعریف ایمان از نظر علامه طباطبایی هم علم و هم عمل، هردو وجود داشت. ایشان در پاسخ به این اشکال، می‌گویند که ایمان دارای مراتب است و در مراتب پایین وقتی هنوز به شکل باور قلبی درنیامده است، در پیوند میان علم و عمل خیلی موفق نیست و فقط یارای معرفت به برخی اعمال اخلاقی است و اگر هم هست در کارکرد عملی ایمان خیلی نمی‌تواند فاعل اخلاقی را یاری کند. اما ایمان در مراتب بالاتر یعنی هرچه باور قلبی فرد در اعتقاد به لوازم ایمان و متعلقات آن بیشتر باشد، در فائق آمدن بر هر آنچه اراده انسان را سست می‌کند و بین علم و عمل شکاف ایجاد می‌کند، موفق‌تر خواهد بود. به همین دلیل است که ایشان عمل را جزء ایمان می‌دانند. به عبارت

دیگر ایمان هرگز علم صرف نیست. (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۳ / ۱۵) موید نظر ایشان همان است که معتقدند «ایمان عبارت است از آنچه که انسان به طور ظاهری و باطنی و به طور تام و کامل تسلیم امر خدا و رسول او شود که این امر از مراحل کامل ایمان است». (همان: ۴ / ۴۳۱)

۶. تحلیل و نتیجه

ترابط فضیلت ایمان با سایر فضایل از ابعاد گوناگونی قابل بررسی ست. ایمان نقش معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و انگیزشی در سایر فضایل دارد به‌گونه‌ای که ریشه سایر فضایل قلمداد می‌شود. با وجود ایمان در عرصه ظهور فضایل در ادوار مختلف زندگی، تعارضی بین فضایل پیش نمی‌آید و فاعل اخلاقی می‌تواند تمام فضایل را دارا باشد در صورتی که در حین عمل اخلاقی بین هیچ‌کدام اختلافی بروز نکند و فاعل اخلاقی مجبور به حذف فضیلتی نشود. لذا از نظر علامه وحدت تمام فضایل اخلاقی با فضیلت ایمان قابل ترسیم خواهد بود.

چیستی عمل اخلاقی در اندیشه علامه در گرو خلق فضیلت‌مندانه ایمان است. عملی اخلاقی می‌باشد که غایت آن خدا باشد؛ لذا نیت اخلاقی در عمل اخلاقی همان رضایت خدا خواهد بود. پس نیت که وجهه اصلی عمل انسان است با ایمان شخص مدیریت خواهد شد. البته در این رویکرد فرقی ندارد که هدف فاعل اخلاقی از خالص کردن نیت خود به خاطر ترس از عقوبت اخروی و امید به بهشت باشد یا صرف رضایت خدا. ماهیت هردو را ایمان تشکیل می‌دهد، به عبارت دیگر ایمان هردو غایت را پوشش می‌دهد، بنابراین از لحاظ معنایی عمل از روی خلق فضیلت‌مندانه ایمان، عمل اخلاقی خواهد بود.

در حیطه وجودی، ایمان اگر هنوز به صورت خلق در نیامده باشد، انگیزه عمل صالح خواهد بود و وقتی با همه ابعادش در نفس انسان به‌عنوان یک فضیلت جای گرفت اقتضای عمل اخلاقی را خواهد داشت. تأثیر وجودی ایمان، تنها در رفتار فاعل نخواهد بود، بلکه در دیگر فضایل نیز خود را نشان می‌دهد؛ زیرا مهم‌ترین خلقی می‌باشد که هدایتگر فاعل به سمت کسب دیگر اخلاق فاضله است. به‌گونه‌ای که هر خلق فضیلت‌مندانه‌ای به تنهایی نمی‌تواند عملی را اخلاقی کند؛ مگر اینکه ابتنایش براساس ایمان باشد. مثلاً اگر انسانی که ریا می‌کند، واقعاً ایمان داشته باشد عزت دست خداست، دلیلی برای ریا نمی‌بیند.

هر چقدر مولفه‌های ایمان دارای قوت بیشتری باشد، فضایل اخلاقی و به تبع آن فعل اخلاقی امکان تحقق بیشتری خواهد یافت. میل به اخلاقی عمل کردن یک میل فطری ست که در میان انسان‌ها وجود دارد. در نظر علامه ایمان همان عاملی‌ست که این میل را از پرده‌نشینی در می‌آورد و در ایجاد انگیزه

برای عمل اخلاقی بسیار مؤثر است. به عبارت دیگر ایمان‌آوری و ایمان‌ورزی، کنشی است در جهت فعلیت‌بخشی به این میل.[۱]

منابع معرفتی عمل اخلاقی در نظر علامه متعدد است؛ اما آن منبعی که تمام منابع دیگر معرفتی را پوشش می‌دهد، ایمان است. به این صورت که مابقی منابع، خود جزء متعلقات ایمان کامل است؛ یعنی خدا، وحی، قرآن، نبوت، فطرت و عقل همان مواردی است که مؤمن باید به آن اعتقاد داشته باشد. لذا ایمان در رأس قرار دارد. اگر ایمان نباشد، دیگر منابع معرفتی نمی‌توانند آن‌گونه که شایسته است کارکرد معرفتی خود را ایفا کنند. زیرا این تعارض را که کسی علم دارد ولی عمل اخلاقی را نادیده می‌گیرد، ایمان اکمل می‌تواند برطرف کند و حتی به‌واسطه ایمان است که باقی منابع فرصت دست یازیدن به میدان را خواهند داشت. آنها خود محتاج ایمان هستند؛ زیرا برای غلبه بر تأثیرات هیجانات و امیال و هواهای نفسانی جای ایمان خالی می‌ماند. خود ایمان هم بسته به مراتبش می‌تواند در شناخت و ارزیابی عمل اخلاقی موفق باشد. ایمان اگر ناقص باشد یا در شناخت، خوب عمل نمی‌کند و یا در پیوند بین علم و عمل ناکارآمد خواهد بود. بنابراین با توجه به تشکیکی بودن ایمان لذا نقش معرفتی آن هم درجه‌دار است و هرکس نمی‌تواند به یک اندازه در این ارزیابی و داوری، اخلاقی و موفق باشد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

۱. آزاد، حجت الله، ۱۳۹۳، ***تأثیر ایمان بر اخلاق فضیلت از دیدگاه اسلامی***، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲. اس ربر، آرتور، ۱۳۹۳، ***فرهنگ توصیفی روان‌شناسی***، ترجمه یوسف کریمی، تهران، رشد.

۳. بحرینی، محمدرضا، ۱۳٦۳، ***راه رشد در زیست انسانی یا اخلاق ایمانی***، تهران، صدوق.

٤. حسین‌زاده، علی و کریمی رکن آبادی، اصغر، ۱۳۹۳، «معرفت‌شناسی ایمان دینی در نهج‌البلاغه و تفسیر المیزان»، ***فصلنامه پژوهش‌نامه نهج‌البلاغه***، سال دوم، ش ۷.

۵. خزاعی، زهرا، ۱۳۸۰، «اخلاق فضیلت‌مدار»، ***مجله نامه مفید***، قم، دوره۷، ش ۲۸، ص ٦٤ ـ ٤۱.

٦. خزاعی، زهرا، ۱۳۹۳، «باور دینی انگیزش و التزام اخلاقی»، ***مجله علمی پژوهشی الهیات تطبیقی***، اصفهان، دوره ۵، ش ۱۲، ص ۸۵ ـ ۹۸.

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: آزاد، ۱۳۹۳.

۷. خزاعی، زهرا و مصطفی منتقمی، فروزان، ۱۳۹۰، «محبت فضیلت برتر در اندیشه توماس آکویناس»، ***فصلنامه علمی تخصصی اخلاق***، س اول، ش ۳، ص ۱۹۷ ـ ۱۷۱.

۸. ذوعلم، محمد حسین، ۱۳۸۰، ***نورالافاق (شرح دعای مکارم الاخلاق)***، تهران، رایحه عترت.

۹. رمضانی، رضا، ۱۳۸۷، ***آرای اخلاقی علامه طباطبایی***، تهران،پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۵۳، ***قرآن در اسلام***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ دوم.

۱۱. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۳، ***نهایه الحکمه***، ترجمه و شرح: علی شیروانی، چ ٦، ج ۱، تهران، الزهرا.

۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین، ١٤٢٧، ***تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن***، تحقیق: اصغر ارداتی، چ ۱، ج ٦، بیروت لبنان، دار التعارف للمطبوعات.

۱۳. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۵، ***نهایه الحکمه***، ترجمه علی شیروانی، چ ٦، ج ۲، قم، بوستان کتاب.

١٤. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۷ (الف)، ***اصول فلسفه رئالیسم***، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.

۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۷ (ب)، ***بررسی‌های اسلامی***، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، ج ۱، قم، بوستان کتاب.

١٦. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۸، ***تفسیر المیزان***، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ ۲۸، ج ۲۰ ـ ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۹، ***بدایه الحکمه***، ترجمه علی شیروانی، چ ۱۲، ج ۲، قم، بوستان کتاب.

۱۸. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۹۳، ***طریق عرفان (ترجمه، شرح و متن رساله الولایه)***، ترجمه صادق حسن زاده، قم، آیت اشراق.

۱۹. فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۸۳، ***فلسفه اخلاق***، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه.

۲۰. فیروزی، رضا، ۱۳۸۷، ***نظریه ایمان***، تهران، نشر پژهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۵، ***اصول کافی***، ترجمه و شرح: محمد باقر کمره‌ای، ج ۲، قم، اسوه.

۲۲. هیکو ایزوتسو، توشی، ۱۳۸۹، ***مفهوم ایمان در کلام اسلامی***، ترجمه زهرا پورسینا، تهران، سروش.